

بقیه از شماره گذشته، ص ۴۲

غلط مشهور

مداک - که اغلب بفتح میم تلفظ میشود بکسر آن است (۱).
مدارا - که در نظم و نثر فارسی شایع است در اصل «مداراة» بزیادت
تاء مصدری است و یا «مداری» مصدر میمی است که در کتابت یاء
آنها بalf تبدیل کرده اند چنانکه در کلمه «محابا» گذشت. ولی این
تبدیل در صورتی است که «مدارا» از «داریت» بیاء باشد و اگر از «دارأتم»
بهمزه باشد (۲) نوشتن آن بalf مطابق رسم خط است مانند «مجزا»
و «مهناء» و امثال آنها.

مدام - بضم میم در زبان عربی بمعنی شراب و بارانی است که پیوسته
میبارد (۳) ولی در فارسی بمعنی همیشه استعمال میشود. حافظ گوید:
آنکس که بدست جام دارد سلطانای جم مدام دارد.
مدبر - بمعنی بدبخت و ضد «مقبل» که معمولاً بکسر باء تلفظ میشود بفتح

۱ - «اقرب الموارد».

۲ - «صحاح»، «قاموس» و «ادب الکتاب» (مصر، ۱۳۴۶، ص ۳۵۸،
باب مایهمز اوسطه من الافعال ولا یهمز بمعنی واحد).

۳ - «اقرب الموارد».

باء است و در اصل «مدبرعه» بوده است (۱) .

مدرك - بمعنی مأخذ و دلیل که معمولاً بفتح میم تلفظ میشود در اصل بضم میم است که اسم مکان « ادرك » باشد ، و برای « ادرك » فعل مجرد نیامده است تا استعمال «مدرك» . بفتح میم از روی قیاس درست باشد (۲) . و «درك» بر وزن «ضرب» اسم مصدر «ادراك» (۳) و «دراك» بر وزن «صراف» صیغه مبالغه آن و خارج از قیاس است (۴) .
مدمغ - بر وزن «معظم» در لغت عرب بمعنی ترید و آب گوشت است (۵) ولی معمولاً آنرا از «دماغ» میگیرند و دو وصف کسی بکار میبرند که مغزش معیوب و احمق باشد ؛ و در زبان عربی چنین کسی را «دمیغ» و یا «مدموغ» گویند (۶) .

۱ - « محیط المحيط » .

۲ - مطرزی گوید : « وقوله الاجتهاد جعل مدرکاً من مدارك الشرع الصواب قیاساً ضم الیم لان المراد موضع الادراك » . و فیومی گوید : « والمدرك بضم المیم یکون مصدراً واسم زمان ومكان تقول ادركته مدرکای ادراکاً و هذا مدرکة ای موضع ادراکة و زمن ادراکة و مدارك الشرع مواضع طلب الاحکام و هی حیث يستدل بالنصوص والاجتهاد من مدارك الشرع والفقهاء يقولون فی الواحد مدرک بفتح المیم و لیس لتخریجه وجه وقد نص الائمة علی طرد الباب فیقال مفعّل بضم المیم من افعل واستثنیت کلمات مسموعة خرجت عن القیاس قالوا المأوی من آویت و لم یسمع فیہ الضم و قالوا المصبح و الممسی لموضع الاصباح والامساء ولوقته والمغدع من اخذت الشیء و اجزأت عنک مجزأً فلات بالضم فی هذه علی القیاس وبالفتح شذوذاً ولم یدکروا المدرك فی ما خرج عن القیاس فالوجه الاخذ بالاصول القیاسیة حتی یصح سماع وقد قالوا الخارج عن القیاس لا یقاس علیه لانه غیره و وصل فی بابہ » .
۳ - « ذیل اقرب الموارد » .

۴ - جوهری گوید : « والدراك الكثير الادراك و قلما یجیء فعال من افعل یفعل الا انهم قد قالوا حساس و دراک لغة و ازدواج » .

۵ - « اقرب الموارد » .

۶ - « معیار اللغة » ، « اقرب الموارد »

مرجع - بمعنی زمان یا مکان رجوع بکسر جیم است زیرا عین مضارع آن مکسور است ولی اغلب آنرا «مرجع» بفتح جیم خوانند.

مرده - بر وزن «طلبه» که معمولاً جمع مرید استعمال میشود در زبان عربی جمع «مارده» است که بمعنی متهم و سرکش باشد (۱).

مرسوم - در لغت عرب بمعنی نامه است و معمولاً آنرا از «رسم» بمعنی عادت میگیرند و در معنی «عادی» استعمال میکنند (۲).

مزاح - بمعنی شوخی که بفتح میم تلفظ میشود در اصل بضم یا کسر آن است (۳).

مزلف - بر وزن «معظم» کلمه مجعولی است که از «زلف» ساخته‌اند (۴). محمد اسحق شوکت گوید.

مزلف است رخ خامه‌ام ز بخت سیاه

سواد شام فراقم خط لب جام است.

مزوره - بمعنی غذای مریض که معمولاً بسکون زای و تخفیف واو تلفظ میشود در اصل «مزوره» بفتح زای و تشدید واو است (۵).

مساحت - که بفتح میم تلفظ کنند در اصل بکسر میم است (۶).

۱- «قاموس».

۲- «محیط المحيط».

۳- فیومی گوید: «مزح مزحاً من باب نفع ومزاحة بالفتح والاسم المزاح بالضم والمزحة المرة ومزاحته مازحة ومزاحاً من باب قاتل».

۴- رجوع شود بکلمه «زلف» در شماره ۵، ص ۱۰.

۵- صاحب «محیط المحيط» گوید: «والمزورة اسم مفعول من التزوير وهو الكذب ويطلق عند الاطباء على كل غذاء دبر للمريض بدون اللحم. وقد يتوسع فيها فتطلق على ما يلقى فيها اللحم ايضاً».

۶- «قاموس».

مسأله - در نوشتن این کلمه ما بین مردم اختلاف است ؛ اغلب آنرا بشکل «مسئله» بکرسی یا و عده‌ای بصورت «مسأله» بکرسی الف مینویسند . و منشأ آن اختلافی است که در تخفیف همزه ما بین خود عرب موجود است . زیرا چنانکه در کتب ادب تصریح کرده‌اند در همزه متوسط که خود متحرك و ما قبل آن ساکن باشد بعضی از عرب حرکت همزه را بحرف ما قبل دهند و همزه را بحرفی که مناسب حرکت آن باشد تبدیل کنند و در «مسأله» و «مسأله» گویند مانند «مقاله» ، و عده‌ای دیگر پس از نقل حرکت بحرف ما قبل همزه را میاندازند و «مسأله» را «مسله» گویند بفتح میم و سین و حذف همزه . در کتابت نیز بنا باصول رسم خط باید این دو راه را تعقیب کرد یعنی «مسأله» را یا بشکل «مسأله» بکرسی الف باید نوشت و یا بشکل «مسله» بدون کرسی (۱) . و اما «مسئله» بکرسی یاء کتابتی است

-
- ۱- رجوع شود به «شافیه» تألیف ابن‌الحاجب، مبحث تخفیف همزه و مبحث خط . این در ستوبه در «کتاب‌الکتاب» (بیروت ، ۱۹۲۷ ، س ۱۳-۱۴) گویند : «وإذا تحركت (مقصودش همزه است) المتوسطة و ما قبلها ساکن فمند الکتاب فی کتابها و جهان : احدهما اثباتها علی حرکتها نفسها و ذلك لان من العرب من یبدل من هذه الهمزة فی اللفظ حرف این خالصاً و ینقل حرکتها الی الساکن قبلها تخفیفاً کقولهم فی یسأل «یسال» مثل یخاف ... و لیس ذلک عندنا بالاختیار و لا وجه القیاس ... و انما یتبع العصاة و القیاس و اختیار الوجود ... و الوجه الآخر حذفها من الکتاب لان سائر العرب الفصحاء یحذفونها من اللفظ ایضاً اذا خففوها و ینقلون حرکتها الی ما قبلها کقولهم «یری» و انما هو فی الاصل یرى» + و محمود بن شیخ محمد گیلانی در کتاب «مناظر الانشاء» (طبع استانبول، س ۱۴۸) گویند : «و اگر ساکن است (یعنی ما قبل همزه) بحرفی که مناسب حرکت همزه باشد مینویسند مثل یسأل و یلوم و یسثم . و گاه باشد که حذف بکنند اگر تخفیف بر سبیل نقل باشد مثل مسله که مسأله بوده است ، نقل حرکت همزه بما قبل کرده همزه را حذف کرده‌اند . و بعضی همزه مفتوحه را بحسب صورت حذف میکنند و سبیل مینویسند»

بر خلاف اصول بدون رسم خط که هیچیک از علمای ادب آنرا تجویز نکرده‌اند و ظاهراً تحریفی است از شکل دوم که «مسئله» بدون کرسی باشد. با این حال این کتابت ما بین مردم بسیار شایع و منتشر است، حتی در بعضی از کتب معتبر خود عرب نیز دیده میشوند. و عجیبتر آنکه گاهی پس از بیان قاعده کتابت همزه و اینکه فلان همزه باید بدون کرسی نوشته شود باز می‌بینیم که در موقع ذکر مثال آنرا بکرسی یاء نوشته‌اند (۱).

مسئول - در امثال این کلمه همزه بکرسی واو نوشته میشود و واو دوم در کتابت میافتد ولی معمولاً آنرا بشکل «مسئول» یعنی همزه را بکرسی یاء مینویسند و آن بر خلاف رسم خط است (۲).

مستحق - بمعنی سزاوار چنانکه در عبارت: «فلانی مستحق احسان است» بصیغه اسم فاعل یعنی بکسر حاء است (۳) ولی معمولاً بفتح آن تلفظ کنند.

۱- چنانکه مثلاً در «کتاب الکتاب» ابن درستی (بیروت، ۱۹۲۷، ص ۱۵) عبارت

ذیر را می‌بینیم:

«فیکتب یسئل و یلثم ... و الارعس جمع رأس وهو التلمنه و اشتم من التؤم والشؤم و نحو ذلك فی کلمه حذف الهمزة والاقتصار منها علی التکمل و هو الاختیار عندنا الا ان یکون الساکن الذی قبل الهمزة الفافی مثل سائل و مسائل و هو یسائل فتثبت فی الکتاب کما ثبت فی اللفظ و لا یحذف المتخفیف».

املاى عبارت فوق چنان است که نوشته شد ولی قاعده بایستی چنین باشد:

«فیکتب یسئل و یلثم ... و الارعس جمع رأس وهو التلم منه و اشتم ...»

۲- رجوع شود به «شافیه»، بحث خط.

۳- میومی گوید: «و استحق فلان الامر استوحه قاله الفارابی و جماعة فلا امر

مستحق بالفتح اسم مفعول و منه قوام خرج المبيع مستحقاً».

مستحکم - بمعنی «محکم» بکسر کاف است که اسم فاعل «مستحکم» باشد (۱)
ولی معمولاً بفتح آن خوانند.

مستخدم - بمعنی خدمتگزار که معمولاً بکسر دال تلفظ کنند بفتح آن
است (۲).

مستقلات - بمعنی املاک بغین نقطه دار و مفتوح است و از «غله» که بمعنی
درآمد اموال غیر منقول باشد گرفته شده است (۳) ولی بعضیها باشتباه
آنها «مستقلات» بقیاف مکسور خوانند.

مسری - بمعنی واگیر از کلمات ساختگی است و در زبان عربی بجای آن
«ساری» گویند که اسم فاعل «سرایت» باشد (۴).

مسطوره - بمعنی نمونه در زبان عربی «مسطرة» بفتح یا کسر میم و سکون
سین است (۵) و اصل آن از کلمه لاتینی «Monstrare» است که بمعنی
نمودن و نشان دادن باشد چنانکه بزبان فرانسه نیز آنرا «Montre»
گویند و در ترکی استانبولی «مسطوراه» (Mostura) است که باغلب
احتمال از زبان ایتالیائی گرفته اند.

مسلمان - بضم میم و فتح سین که در نظم و نثر فارسی شایع است ظاهراً در
اصل «مسلمان» بضم میم و سکون سین جمع «مسلم» بوده که علاوه
بر تغییر لفظی تغییر معنوی نیز بدان راه یافته و معنای جمعی از آن

۱- جوهری گوید: «و احکمت الشیء فاستحکم صار محکماً» و مطرزی گوید:
«و احکم الشیء فاستحکم و هو مستحکم بالکسر لا غیر».

۲- «محیط المحيط».

۳- «اقرب الموارد»، «محیط المحيط».

۴- «محیط المحيط».

۵- صاحب «محیط المحيط» گوید: «والمسطرة والاسطرة آلة التسطير و تطلق
عند الامامة على جزء يسير من المتاع يؤخذ لیکون مثالا له تعرف صفة به».

سلب شده است، چنانکه آنرا دوباره بالف و نون جمع بستند و «مسلمانان» گویند. حافظ گوید:

مسلمانان مرا وقتی دلی بود که باوی گفتمی گر مشکلی بود.
 مسمن - بروزن «معظم» از «سمن» بمعنی چربی است ولی معمولاً نون آنرا بالف تبدیل کنند و «مسمما» گویند مانند «مسمای جوجه» و امثال آن. خاقانی گوید:
 نسرین (۱) را بخوشه پروین پیوروند تا من بخون دو مرغ مسمن در آورم.
 مسوده - مقابل «پاکنوش» که معمولاً بتخفیف واو و تشدید دال تلفظ کنند در اصل بتشدید واو و تخفیف دال است مانند «معظمه» (۲).

مشکل - که اغلب آنرا «مشگل» بکاف فارسی تلفظ کنند بکاف عربی است.
 مشمع - بروزن «معظم» از «شمع» بمعنی موم گرفته شده و آخر آن بعین است ولی معمولاً آنرا بالف تبدیل کنند و «مشما» گویند بروزن «معما».

مصاف - که معمولاً بتخفیف فاء تلفظ میشود در اصل بتشدید فاء است و آن جمع «مصف» بروزن «مقر» است که بمعنی رزمگاه و میدان جنگ باشد (۳) و یا اسم مکان «صاف یصاف» است از باب مفاعله؛ و بدیهی است که میم آن بفرض اول مفتوح و بتقدیر دوم مضموم است. ولی تخفیف این کلمه در شعر فارسی نیز شایع است چنانکه نظامی گوید:

من ز مصافش سپر انداختم جان سپر دشمن او ساختم

و سمدی گوید:

گر به شیر است در گرفتن موش لیک موش است در مصاف پلنگ.
 مصراع - بمعنی نیم بیت بروزن «مقراض» است (۴) ولی اغلب آنرا «مصرع» بروزن «مقرب» تلفظ کنند.

۱ - نسرین بصیغه تشبیه دو ستاره است که یکی را «نسر ضایر» و دیگری را «نسر واقع» گویند (بصحاح رجوع شود) .

۲ - «محیط المحيط» . ۳ - «صحاح» . ۴ - «صحاح» .

مصرف - بمعنی جای صرف کردن که معمولا بفتح راء تلفظ کنند در اصل بکسر راء است زیرا عین مضارع آن مکسور است چنانکه در کلمه «معرض» بیاید.

مصطکی - که آخر آنرا یاء تلفظ کنند در لغت عرب «مصطکی» بفتح یا ضم میم و الف مقصوره و «مصطکاء» بفتح میم و الف مسدوده است (۱) و اصل آن از کلمه یونانی «Mastikhê» است چنانکه بزبان فرانسه نیز آنرا «Mastic» گویند. آذربایجانیان نونی نیز بر آخر آن بیفزایند و «مصطکین» گویند.

مصمم - بمعنی تصمیم کننده که معمولا بفتح میم بزوزن «معظم» خوانند چنانکه گویند «مصمم شدم» که این کار را انجام بدهم» بکسر میم یعنی بصیغه اسم فاعل است.

مضرب - که اسم مکان «ضرب» باشد بکسر راء است مانند «منزل» ولی معمولا آنرا بفتح راء خوانند چنانکه در «مضرب مشترک» و امثال آن.

مطلا - بزوزن «معل» در زبان عرب بمعنی مطلق اندوده شده است مانند «مطلا بقیر» و امثال آن (۲) ولی در فارسی آنرا از «طلا» بمعنی زر میگیرند و بجای «مذهب» بکار میبرند. وحشی باقی گوید: «یابوی ریسمان گسل میخ کن زمن» مهمیز کله نیز مطلا از آن تو. **مظلمه** - که معمولا بفتح لام تلفظ کنند چنانکه گویند: «رد مظلمه واجب است» در اصل «مظلمه» بکسر لام است (۳).

۱- «قاموس».

۲- «قاموس».

۳- «قاموس».

مظنون - در لغت بمعنی گمان برده شده است ولی گاهی آنرا بمعنی گمان برنده یعنی بجای و ظان استعمال کنند.

معارف - جمع «معروف» بوزن «محاسن» است (۱) ولی اغلب آنرا بقیاس «مشاهیر» که جمع «مشهور» است «معاریف» بزیادت یا خوانند.

معاف - که در نظم و نثر فارسی استعمال شایعی دارد (۲) اسم مفعول «اعفاء» یعنی است و در اصل «معفی» بوده که بقلب مکانی «معاف» شده و بوزن «مفلع» در آمده است (۳). و ممکن است «معافی» یعنی اسم مفعول «اعفاء» یعنی بوده و لام آن حذف شده باشد، و در این صورت وزن آن «مفاع» است. و اینکه صاحب «بهار عجم» اشتقاق آنرا از «معافه» بتشدید فاء میداند نادرست و برخلاف نص لغت است و «معافه» اصلاً در لغت نیامده است.

معجب - بمعنی خود پسند که بصیغه اسم فاعل یعنی بکسر جیم اشتهاار دارد بصیغه اسم مفعول یعنی بفتح جیم است (۴).

معجز - بمعنی روی سری که معمولاً بفتح میم تلفظ میشود در اصل بکسر میم است (۵).

معجز - بعین بی نقطه و بوزن «مشرّب» که بمعنی نرده استعمال میکنند در

۱- صاحب «قاموس» گوید: «و هو من المعارف ای المعروفین».

۲- سعدی گوید:

گر بکشد و گر معاف دارد در قبضه او چو من زبون نیست.

۳- «محیط المحيط»

۴- «صاحب «اقرب الموارد» گوید: «واعجب (بصیغه مفعول) فلان بنفسه

و بماعندها واستکبر و کان ذاعجب فهو معجب (بفتح جیم)».

۵- «محیط المحيط».

- اصل «محجر» بجای حطی بجای عین است (۱).
- معدل - در «معدل نمره‌ها» و امثال آن بفتح دال است بر وزن «معظم» (۲) ولی اغلب آنرا «معدل» بکسر دال خوانند.
- معدن - بمعنی کان که معمولاً بفتح دال خوانند بکسر آن است (۳).
- معرض - که معمولاً بفتح راء تلفظ کنند چنانکه مثلاً گویند: «جادو جلال در معرض زوال است» بکسر راء است زیرا عین مضارع آن مکسور است و اسم زمان و مکان از چنین مضارعی بر وزن «مفعّل» بکسر عین آید (۴). و بنا بر آنچه شهاب‌الدین احمد بن محمد خفاجی در کتاب «طراز المجالس» از شریشی نقل میکند در این معنی «معرض» بکسر میم و فتح راء نیز درست است (۵).
- مغرق - در ترکیب «کاشی معرق» که اصطلاحی است در میان کاشی‌پزان و معماران و اغلب آنرا «مغرق» با عین بی‌نقطه میخوانند بعقیده استاد معظم آقای عباس اقبال «مغرق» با غین نقطه‌دار است (۶).

۱- «اقرب الموارد».

۲- «محیط المحيط».

۳- «المصباح المنیر».

۴- فیومی گوید: «المعرض وزان مسجد موضع عرض الشیء وهو ذکوره واطهاره وقلته فی معرض کذا ای فی موضع ظهوره فذکر الله ورسوله انما یکون فی معرض التعظیم والتبجیل ای فی موضع ظهور ذلك والقصد الیه وهذا لان اسم الزمان والمکان من باب ضرب یأتی علی مفعّل بفتح المیم وکسر الهمزة بقال هذا مصرفه ومنزله ومضربه ای موضع صرفه و نزوله ومضربه الذی یضرب فیه».

۵- «المعرض بفتح المیم وکسر الراء موضع العرض وبالعکس ثوب تعرض فیه الجاریة للبیع قال الشریشی ومنه قولهم فی معرض الزوال فیمسح فیه الوجهان» (طراز المجالس، مصر، ۱۲۸۴، ص ۱۳۶).

۶- رجوع شود بمجله «ایران امروز»، سال دوم، شماره دهم، ص ۲۶.

معضلات - بمعنی مشکلات بکسر ضاد است (۱) ولی اغلب «معضلات» بفتح ضاد تلفظ کنند.

معین - تثنیة «معنی» بفتح نون اول است ولی اغلب آنرا بکسر خوانند.
 معوج - این کلمه را که در ترکیب «کج و معوج» و امثال آن بکار میرود همیشه «معوج» بتخفیف واو و تشدید جیم خوانند ولی بنا بر آنچه ائمه لغت گفته‌اند آنرا گاهی «معوج» بوزن معمول گذشته باید خوانند و گاهی «معوج» بتشدید واو و تخفیف جیم که اسم مفعول تفعیل باشد و فرقی که میان این دو گذارده‌اند آن است که اگر چیزی بخودی خود خمیده شود «معوج» بتشدید جیم است و گرنه معوج بتشدید واو (۲).
 مغرض - بوزن «مشفق» که معمولاً بمعنی صاحب غرض استعمال میشود در لغت عرب بدین معنی نیست و معانی دیگری دارد (۳).

مغیلان - مانند «سلیمان» که نام درخت خارداری است و استعمال آن در نظم و نثر فارسی شیوع دارد (۴) در اصل «ام‌غیلان» است (۵).

۱- «محیط المحيط».

۲- فیومی گوید: «واعوج الشیء اعوجاجا اذا انحني من ذاته فهو معوج ساکن الین و عوجته تعویجا فهو معوج مثل کلمته فهو مکلم».

۳- «محیط المحيط».

۴- رودکی گوید:

کین تو مغیلان کند از یرک بنفشه مهر تو بنفشه کند از خار مغیلان.

۵- صاحب «قاموس» گوید: «و ام‌غیلان شجرة السم».